

هو العليم

غدير، حقیقتی زنده در تمام تاریخ

عید غدیر ۱۴۳۱ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ

الْمُرْسَلِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ

لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾.^۱

ما امروز مانند جلسات قبل که وعده یک ربع

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۹:

«ای پیغمبر، برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است؛ و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند!»

و نیم ساعت می دادیم و سر از دو ساعت و بیشتر
درمی آورد، قصد زحمت بر رفقا را نداشتیم؛ ولی
إن شاء الله امروز رفقا این شانس را دارند که کسالت
ما و بی خوابی سفر - که تقریباً از دیروز تا حالا
نخوابیده ام - و خستگی مفرط، این وعده را انجام
می کند و دیگر مثل دفعه های قبل خیلی مزاحم
نخواهیم شد.

خب چه کار کنیم، روز ولایت و روز پیوند و
بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام است. خیلی مسئله
مهمی است، شوخی نیست! تمام پیامبران برای
یک هم چنین روزی آمده اند، همه برای امروز
آمده اند!

از طرف دیگر هم رفقا و اعزّه و سروران ما
که ملبّس به لباس علم و تقوا و متزین به زینت هدی
هستند و طبعاً کمترین انتظارشان، همراهی و تأیید از
این کمترین است، فلذا چند کلمه ای خدمت رفقا از
باب امثال دعوت آنان عرض می کنیم.

معنای خطاب خداوند به پیامبر در آیه ابلاغ

آیه شریفه می فرماید: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا**

همه ما شاید دهها بار این آیه را خوانده‌ایم، ولی از این به بعد نسبت به معنای آن یک قدری توجه بیشتری داشته باشیم و ببینیم که منظور پروردگار در این آیه چیست و مخاطبش کیست؟!]

[علت اینکه] می‌فرماید: ای رسول ما؛ و نمی‌فرماید: ای محمد، [این است که] عنوان رسالت در اینجا حیثیت تعلیلیه دارد؛ یعنی ای کسی که حیثیت و شأن و هویت خارجی تو همان حقیقت رسالت است و آینه تمام‌نمای تقدیر ما و اراده ما و سخنِ نفسی ما هستی، باید آنچه را به تو امر و نازل کرده‌ایم به مردم ابلاغ کنی؛ اگر این کار را انجام دادی فَبها! به رسالت عمل کرده‌ای و به آنچه مأمور بوده‌ای جامه عمل پوشانده‌ای و نمره گرفته‌ای و از عهده امتحان بیرون آمده‌ای و کارنامه‌ات مورد امضاء ما قرار گرفته است! توجه بفرمایید، بنده روی تک تک این کلمات نظر دارم!

[ای رسول ما،] بیست و سه سال خون دل خوردی، در جنگ‌ها شرکت کردی، سنگ به دندان

زدند، به پیشانی‌ات زدند، به پایت زدند، این طرف و آن طرف دربه‌درت کردند،^۱ تمام این کارهایی که انجام دادی برای امروز است! بینم امروز چگونه از عهدهٔ رسالت برمی‌آیی! مسئله این است.

ما يك ولايت می‌شنویم، منتها نمی‌دانیم که این ولايت چه مفهومی دارد! اگر آمدی و به این رسالت عمل کردی، فَبِهَا وَ نِعْمَةً؛ و اگر عمل نکردی، ما با تو شوخی نداریم! پیغمبر هستی، باش! خاتم انبیا هستی، باش! سرور کائنات هستی، باش! أَوَّلُ مَا خَلَقَ هستی، باش! واسطهٔ بین مقام احدیت و هوهویت و واحدیت هستی، باش! ولی همهٔ اینها فدای امروز است، فدای این مسئله‌ای است که امروز باید آن را به مردم ابلاغ کنی!

در اینجا يك کمبود مهم وجود دارد که برای

مردم بیان نشده است که اگر انجام ندهی اصلاً (فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ)؛ انگار که تو از روز نخست پیامبر ما

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون جریانات زندگانی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ، رجوع شود به سیری در تاریخ پیامبر اکرم.

نموده‌ای و تمام کارهایی که در این بیست و سه سال انجام داده‌ای، هباً منشوراً است و همه بر هوامی رود] و انگار] انجام نداده‌ای!

این خیلی قضیه عجیبی است! پیغمبر در این بیست و سه سال برای چه متحمل این همه مطالب شد؟ برای اقامه عدل، برای از بین بردن ظلم، برای استقرار نظام صدق، برای زدودن نفاق، برای از بین بردن جهل - و خدا به داد ما برسد از این جهل! - و برای رشد و شکوفایی عقل، «لِيُثِرُوا لَهُمْ

دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱ «تا پیغمبران بیایند و این دفینه‌های عقولی را که خدا در کمون آدمی و انسان قرار داده و کلیدش به دست آنها است، با راه و روشی که به ما

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۳. حیات جاوید، ص ۱۷:

«...فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ...»

«...تا اینکه خدای متعال پیامبرانش را در میان مردم برانگیخت و انبیائش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا میثاق و عهدی را که در فطرت آنان نسبت به حقیقت توحید و اقرار به ربوبیت حق و عبودیت خویش مستتر بود، باز جویند و نعمت فراموش شده اتصال به مبدأ ربوبی را یادآوری نمایند و با حجت و برهان، تبلیغ مبانی و اصول معرفت را به انجام رسانند و دفینه‌های عقول مستتر را بگشایند تا حقایق هستی بر آنان مکشوف شود و به مرتبه عقل فعال متصل شوند و دولت معرفت را به دست آورند...»

ارائه می دهند باز کنند.»

می گویند از این راه برو! و اگر رفتی، این [دفینه های] عقلت یکی یکی باز می شود و می بینی که نسبت به ماه قبل تغییر کرده ای، نسبت به دو ماه قبل تغییرت خیلی بیشتر بوده است، نسبت به سال قبل مطالبی را می فهمی که سال گذشته نمی فهمیدی، قضاوتی را می کنی که سال گذشته این چنین نبوده است! اینها برای چیست؟ برای این است که دائماً عقل دارد رشد می کند.

لِيُثِرُوا هُمْ؛ اشاره یعنی بازکردن و به فوران درآوردن. پیامبران می آیند و این دفینه های عقل را به فوران درمی آورند تا دیگر کسی نتواند ما را گول بزند و کثرت جمعیت نتواند چشم دل را کور کند و اگر همه مردم يك مطلب را بگویند، ما-که این دفینه های عقلمان باز شده است- خلافتش را می گوئیم و تکان نمی خوریم، و دیگران هرچه بگویند، ما تا آخر مثل کوه روی حرفمان می ایستیم؛ و بعد معلوم می شود که ما درست گفته ایم و همه اشتباه کرده اند!

این راه و رسم هدایت پیغمبران است که با

تربیت خاص، نه تربیت سلیقگی و من درآوردی که هر کسی از راه برسد یک دستورالعمل بدهد و بگوید بسم الله؛ بلکه با تربیت درست و خاص و براساس دستور - که در بسیاری از مواقع، با مسائل نفسی و تمایلات نفسانی انسان درگیر می شود و در تزاخم و تضاد قرار می گیرد - این دفاینه ها یکی یکی باز می شود. می گوییم: عجب! عجب! عجب! چه چیزهایی را داریم می فهمیم و چه مطالبی را داریم احساس می کنیم؛ چیزهایی که دیگران نمی فهمند! ارزش هایی که برای دیگران مقدس است، برای ما ضد ارزش می شود! آن چیزهایی که دیگران برای رسیدن به آنها جان می دهند، برای ما خنده دار می شود و به آنها می خندیم و می گوییم: به به، بیا نگاه کن و ببین که مردم و بزرگ تر از مردم دارند وقتشان را به چه می گذرانند! این خنده ها چند سال پیش نبوده است، پس از کجا آمد؟ اینها به خاطر این است که عقل باز شده است، لذا یک چیزهای دیگری را دارد می فهمد و یک مسائل دیگری را تشخیص می دهد! کار پیغمبران این است.

خب حالا ما دیگر وارد این قضیه نشویم،

چون این رشته سرِ دراز دارد!

عبادات منهای ولایت یعنی عمل ربّاتی

آیه شریفه می‌فرماید: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ)**؛

[ای رسول،] باید بیایی و تبلیغ کنی و بگویی و مطلب را برای مردم روشن کنی که خلاصه قضیه این است که اگر می‌خواهید آن حقیقت انسانی شما به فعلیت برسد، باید ببینید امروز چه اتّفاقی افتاده است!

سنّی‌ها هم نماز می‌خوانند و بهتر از ما هم می‌خوانند و مخارج حروف را از حلق و ته حلق و زیر حلق هم اداء می‌کنند و وظایفشان را انجام می‌دهند، اما چقدر قرب دارند؟! ما هم اگر به این ولایت توجه نداشته باشیم و به دنبال آن نرویم و نماز را همان‌طور بخوانیم که آنها می‌خوانند و حج را همان‌طور بجا بیاوریم که آنها بجا می‌آورند؛ هیچ نتیجه‌ای ندارد!

مگر آنها حج بجا نمی‌آورند؟! بله! قربانی می‌کنند، سعی صفا و مروه می‌کنند، طواف می‌کنند،

پول خرج می کنند، احرام می بندند، سوار هواپیما و ماشین و طیاره می شوند و خلاصه به زحمت می افتند و حج انجام می دهند. آنها هم زکات و مالیات می دهند و این مسائل را دارند؛ ولی نتیجه ندارد، چون این اعمال جان ندارد!

ربات خیلی دقیق می تواند کار انجام بدهد. کامپیوتری در آن می گذارند و به او برنامه می دهند و می گویند: تو این کارها را انجام بده! کوش می کنند و راه می افتد و تمام کارهایی را که ما انجام می دهیم او انجام می دهد، و بلکه بیشتر هم انجام می دهد؛ به جای دو رکعت نماز صبح، دویست رکعت نماز برای شما می خواند، اما این نمازها چقدر برایش فایده دارد؟ صفر! وقتی برنامه اش تمام شد و به آخر رسید، خشک می ایستد و یک میل هم حرکت نمی کند؛ چون جان ندارد، نفس ندارد، روح ندارد!

اگر ما هم متابعت از ولایت امیرالمؤمنین و پیروی از این رجل الهی معصوم را در نظر نگیریم، مثل همانها هستیم و هیچ تفاوتی نمی کند!

معنای تبعیت از امیرالمؤمنین علیه السلام

به دنبال امیرالمؤمنین بودن، به سینه زدن و چراغانی کردن و پلاکارد زدن و این حرف‌ها نیست؛ چون عزیز من، این کارها را یهود و نصاریٰ هم می‌توانند انجام بدهند! پس چه فرقی می‌کند؟!!

به دنبال امیرالمؤمنین بودن، به هیئت و تشکیل مجالس و اینها هم نیست؛ چون مجالسی داریم که از این مجالس ما گسترده‌تر و پرجمعیت‌تر است و اشتیاق مردم هم نسبت به آنها بیشتر است، پس به اینها نیست!

متابعت از امیرالمؤمنین، به داد و بیداد و فریاد کردن نیست؛ بلکه به باز شدن فهم و عقل است! این معنا، معنای متابعت است؛ نه اینکه دائم مجلس بگیریم و علی‌علی بگوییم و فریادمان را بالا ببریم! آقا جان، هر چقدر هم که فریادت را بالا ببری، به اندازه بلندگو که دیگر نمی‌توانی داد بزنی و بلندگو بهتر از تو داد می‌زند! اگر صدای این بلندگو را زیاد کنند، گوش همه کر می‌شود. تو چقدر می‌توانی داد بزنی؟ ما چقدر می‌توانیم داد بزنی؟!!

این همه یا علی گفتن و یا مثلاً در روضه بر

سر و سینه زدن، چقدر می‌تواند انسان را جلو ببرد؟
آیا همین‌که بیاییم مجلس روضه تشکیل بدهیم و بر
سینه بزنیم و مثل بعضی‌ها تئاترگونه اعمال وقیح و
قبیح و موهن نسبت به ساحت ائمه در این مجالس
انجام بدهیم، ما را بالا می‌برد و رشد می‌دهد؟!!

یا به خیال اینکه خیلی عاشق علی شده‌ایم، از
خودمان اشعاری دریاوریم و مقام او را از پیغمبر هم
بالا تر ببریم، خیلی شنیع و خیلی قبیح است و نه تنها
انسان را بالا نمی‌برد، بلکه موجب تخفیف و تشنیع
و اهانت به مذهب است!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أنا عبدٌ من

عَبْدِ مُحَمَّدٍ؛^۱ من بنده‌ای از بندگان پیغمبر هستم!»

امیرالمؤمنین شوخی نمی‌کرد و مزاح نمی‌گفت، بلکه
درست می‌فرمود و سخنش حق و صحیح بود! عبد
بود که به مقام امارت و ولایت رسید؛ ولی ما حرّ
هستیم، ما آزاد هستیم، ما سرِ خود هستیم و
اختیارمان دست خودمان است!

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۸۹.

خدا مولانا را رحمت کند و امروز با
امیرالمؤمنین و ائمه محشور کند! ما مانند این مرد
بزرگ که افتخار تاریخ تشیع است، چه کسی را سراغ
داریم؟! در جریان غدیر می فرماید:

گفت هر کس را منم مولا و دوست *** ابن عمّ

من علی مولای او است

بعد «مولا» را برای ما شرح می کند.

می فرماید:

کیست مولا آن که آزادت کند *** بند رقیت ز

پایت بر کند

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و

سوسن آزادی کنید^۱

این [اشعار] حقیقت ولایت را در امروز نشان

می دهد و اینکه چرا پیغمبر آمد و این مطلب را به

مردم گفت و مسئله را تمام کرد! اگر امیرالمؤمنین

نباشد، ما تا روز قیامت بنده شهوت و بنده مناصب

هستیم؛ گرچه عمامه بر سر داریم و گرچه خود را

مبلغ می دانیم و گرچه خود را پیرو این مکتب

^۱ مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۱.

می‌دانیم! به این حرف‌ها نیست، بلکه باید آمد و پا
در میدان گذاشت!

ما بنده شهوت هستیم، بنده شهوت نفس و
بنده شهوت قدرت هستیم! بیایید و با چشم خود
ببینید و مسائل را مشاهده کنید. ما بنده هوی و بنده
انانیّت هستیم! این جنگ‌هایی که می‌بینید در دنیا
اتفاق می‌افتد، برای چه اتفاق می‌افتد؟ برای اینکه
همه بنده زر و زور هستند، همه بنده طمع‌ها هستند،
همه بنده آزها هستند، همه بنده شهوات هستند، همه
بنده خودبینی‌ها و خودمحوری‌ها هستند و فقط
اسمش فرق می‌کند؛ او عبا دارد و این کت دارد، او
قبا دارد و این پیراهن و پالتو دارد! اینها ظاهر است،
ولی آنچه در درون است یکی است و فرقی نمی‌کند!

عامل انحراف خلفا

چرا ابابکر که خودش آمده بود و بیعت کرده
بود، بر خلاف رسول خدا و سخن رسول‌الله آن
کارها را کرد؟ چون بنده بود؛ بنده شهوت بود، بنده
منصب بود، بنده شیطان خودش بود، بنده آزها بود!
چه شد؟ [باید گفت:] آیا می‌ارزید که بلند شوی و

بیایی و حق را دو سال و نیم از مسیر خودش برگردانی؟! بعد از دو سال و نیم چه چیزی گیت آمد؟ تمام بدبختی‌هایی که تا قیام امام زمان علیه السلام دامن بشریت را بگیرد، به پای تو می‌نویسند!

^۱ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۴۰، به نقل از رجال الکشی:

«عن الورد بن زید، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلني الله فداك قدم الكميت! فقال: "أدخله!" فسأله الكميت عن الشيخين فقال له أبو جعفر عليه السلام: "ما أهریق دم ولا حكم يحكم غير موافق لحكم الله وحكم النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وحكم على (عليه السلام) إلا وهو في أعناقها!" فقال الكميت: الله أكبر الله أكبر حسي حسي!»

ترجمه: «ورد بن زید گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کمیت آمده است. حضرت فرمودند: "او را داخل کن!" چون کمیت داخل شد از حضرت راجع به شیخین پرسید. حضرت فرمودند: "هیچ خونی ریخته نشد و هیچ فرمانی بر خلاف حکم خدا و حکم پیغمبر و حکم علی صادر نشد مگر آنکه بر گردن آنها خواهد بود!" کمیت گفت: الله اکبر، الله اکبر! مرا بس است، مرا بس است!» (محقق) همان، ص ۲۰۶:

«عن داود بن النعمان، قال: دخل الكميت فأنشده، و ذكر نحوه ثم قال في آخره: "إن الله عز وجل يحب معالي الأمور و يكره سفاسفها!" فقال الكميت: ياسيدي، أسألك عن مسألة و كان متكئاً فاستوى جالساً و كسر في صدره و سادة ثم قال: "سل!" فقال: أسألك عن الرجلين؟ فقال: "يا كميت بن زيد، ما أهریق في الإسلام محجمة من دم ولا اكتسب مال من غير حله ولا نكح فرج حرام إلا و ذلك في أعناقها إلى يوم يقوم قائمنا، ونحن معاشر بني هاشم نأمر كبارنا و صغارنا بسبها و البراءة منها!"»

ترجمه: «داود بن نعمان گوید: کمیت بر امام صادق علیه السلام وارد شد و

شعری برای حضرت خواند. سپس حضرت فرمودند: «خداوند امور و کارهای والا و شریف را دوست دارد و امور پست و بی‌ارزش را دوست ندارد.» کمیت عرض کرد: آقای من، سؤالی دارم. حضرت تکیه داده بودند، صاف نشستند و بالشی را در بغل گرفتند و فرمودند: «پرس!» عرض کرد: از شما راجع به آن دو نفر سؤال دارم. حضرت فرمودند: «ای کمیت بن زید، اگر در اسلام به اندازه یک خون حجامت از کسی ریخته شود یا مالی از راه حرام به دست آید یا نکاح حرامی واقع شود؛ گناه آن بر گردن آن دو نفر است تا آن زمان که قائم ما قیام کند! و ما بنی‌هاشم، بزرگ و کوچک خود را امر می‌کنیم که آن دو را سب نمایند و از ایشان بیزاری بجویند!» (محقق) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۸۳:

«و قال علیُّ بنُ اِبراهیم: فقال الله عزوجلّ ﴿لِيَحْمِلُوْا اَوْ زَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ اَلْقِيَمَةِ وَمِنْ اَوْ زَارِ الدِّينِ يُّضِلُّوْنَهُمْ بِغِيْرِ عِلْمٍ﴾ قال: «يَحْمِلُونَ اَثَامَهُمْ» یعنی الذين غصبوا أمير المؤمنين عليه السلام و اثم كل من اقتدى بهم. و هو قول الصادق عليه السلام: «و الله ما اُهرقت محجمة من دمٍ و لا قرع عصا بعصاً و لا غضب فرج حرامٍ و لا أخذ مالٍ من غير حله إلاً و وزر ذلك في أعناقهما من غير أن نقص من أوزار العاملين بشيء!»

ترجمه: «علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿برای آنکه بارهای خود را به‌طور کامل در روز قیامت خودشان حمل کنند، و هم‌چنین از بارهای کسانی که آنها را از روی جهالت گمراه نموده‌اند نیز حمل نمایند﴾ گوید: یعنی آنان که حق امیرالمؤمنین علیه السلام را غضب نمودند، بار گناهان خویش را بکشند و هم‌چنین بار گناهان آن کسانی را که از ایشان پیروی نمودند. و این همان کلام امام صادق علیه السلام است که

فرمود: "به خدا سوگند که هیچ خونی ولو به اندازه خون یک حجامت ریخته نشد و هیچ عصایی با عصایی بر خورد نکرد و هیچ نکاح حرام و از روی غضبی واقع نشد و هیچ مالی از راه حرام به دست نیامد مگر آنکه وزر و سنگینی گناه آن بر گردن آن دو است، بدون اینکه از بار گناه آن گناهکاران کاسته شود!" (محقق)

--<

۱ -- همان، ص ۳۸۴:

«عن جمیل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خَطَبَ أمير المؤمنين عليه السلام بعد ما بویع له بِخَمْسَةِ أَيَّامٍ خُطْبَةً فَقَالَ فِيهَا: ... "فَأَقْسِمُ ثُمَّ أَقْسِمُ لَيْتَحَمَلَنَّهَا بَنُو أُمَّيَّةٍ مِنْ بَعْدِي وَ لَيَعْرِفَنَّهَا فِي دَارِ غَيْرِهِمْ عَمَّا قَلِيلٍ. فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ عَلَى الْبَادِي [يَعْنِي الْأَوَّلَ] مَا سَهَّلَ لَهُمْ مِنْ سَبِيلِ الْخَطَايَا مِثْلُ أَوْزَارِهِمْ وَ أَوْزَارِ كُلِّ مَنْ عَمَلَ بِوِزْرِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿وَمَنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضَلُّوهُمْ بِغِيَرِ عَلِيمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾".»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: "پنج روز پس از اینکه با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، حضرت خطبه خواندند و در آن خطبه فرمودند: به خدا قسم می خورم و سپس قسم می خورم که پس از من، بنی امیه خلافت را به دست خواهند گرفت و پس از اندک مدتی آن را در نزد دیگری خواهند یافت. و همانا خداوند [از رحمت خویش] دور نسازد مگر ظالمان را. و آن ظالم اول که راه [ظلم و گمراهی] را برای آنان هموار و آسان نموده است، مانند بار گناه آنان و بار گناه پیروانشان تا روز قیامت بر گردنش خواهد بود، ﴿وهم چنین از بارهای کسانی که آنها را از روی جهالت گمراه نموده اند نیز حمل نماید؛ و این چه بد قسم بارکشی است!﴾".» (محقق)

الكافی، ج ۸، ص ۱۰۲:

«عن الكُمَيْتِ بْنِ زَيْدِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى

أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: "وَ اللَّهُ يَا كُمَيْتُ..."

قال: قلتُ: خَبَّرَنِي عَنْ الرَّجُلَيْنِ قَالَ: فَأَخَذَ الْوِسَادَةَ

فَكَسَرَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: "وَ اللَّهُ يَا كُمَيْتُ، مَا أُهْرِيقَ

مِحْجَمَةٌ مِنْ دَمٍ وَ لَا أُخِذَ مَالٌ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ وَ لَا قُلُوبَ
حَجَرٍ عَنْ حَجَرٍ إِلَّا ذَاكَ فِي أَعْنَاقِهِمَا!»

ترجمه: «کمیت بن زید اسدی گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمودند: ”به خدا قسم ای کمیت،...“ عرض کردم: به من راجع به آن دو نفر بگوئید! حضرت بالش را تا کردند و در بغل گرفتند و به آن تکیه دادند و فرمودند: ”به خدا قسم ای کمیت، به اندازه یک خون حجامت ریخته نشد و مالی به ناحق از کسی گرفته نشد و سنگی از روی سنگی تکان نخورد مگر آنکه بر گردن آن دو نفر خواهد بود!“» (محقق)

تقریب المعارف، ص ۲۴۵:

«و عن بشیر قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن أبي بكر و عمر فلم يُجِبْنِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَلَمْ يُجِبْنِي، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الثَّلَاثَةِ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبَرَنِي عَنْهُمَا! فَقَالَ: ”مَا قَطَرَتْ قَطْرَةٌ دَمٍ مِنْ دِمَائِنَا وَ لَا مِنْ دِمَاءِ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَ هِيَ فِي أَعْنَاقِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ!“»

ترجمه: «بشیر گوید از امام باقر علیه السلام راجع به ابوبکر و عمر سؤال نمودم، حضرت پاسخ مرا نداد. دوباره از حضرت سؤال نمودم این بار نیز حضرت پاسخ مرا نداد. بار سوم عرض کردم: فدایت شوم، راجع به آن دو نفر به من خبر بده! حضرت فرمودند: ”هیچ قطره ای از خون ما یا هیچ یک از مسلمانان نریخت مگر آنکه بر گردن آن دو است تا روز قیامت!“» (محقق)

<--

۱ <-- تهذیب الأحكام، ج ۴، ص ۱۴۵:

«عن الحارث بن المغيرة النَّصْرِيِّ قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسْتُ عِنْدَهُ، فَإِذَا نَجِيَّةٌ قَدْ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ. فَدَخَلَ فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ وَ اللَّهُ مَا أُرِيدُ بِهَا إِلَّا فَكَاكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، فَكَانَهُ رِقٌّ لَهُ! فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقَالَ لَهُ: ”يَا نَجِيَّةُ، سَلْنِي فَلَا تَسْأَلْنِي الْيَوْمَ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكَ بِهِ!“ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا تَقُولُ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ؟ قَالَ:

”يَا نَجِيَّةُ، إِنَّ لَنَا الْخُمْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَنَا الْأَنْفَالَ وَ لَنَا صَفْوَةَ الْأَمْوَالِ، وَ هُمَا وَ اللَّهُ أَوْلُ مَنْ ظَلَمْنَا حَقَّنَا

فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ حَمَلَ النَّاسَ عَلَى رِقَابِنَا، وَ دِمَاؤُنَا فِي أَعْنَاقِهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بَظُلْمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.
وَ إِنَّ النَّاسَ لَيَتَقَلَّبُونَ فِي حَرَامٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بَظُلْمِنَا
أَهْلَ الْبَيْتِ!

فَقَالَ نَجِيَّةً: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - هَلَكْنَا وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ!
قَالَ: فَرَفَعَ فَخَذَهُ عَنِ الْوِسَادَةِ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَدَعَا بِدُعَاءٍ لَمْ أَفْهَمَ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا
أَنَا سَمِعْنَاهُ فِي آخِرِ دُعَائِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: "اللَّهُمَّ إِنَّا قَدْ أَحْلَلْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا!" قَالَ:
ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَيْنَا بِوَجْهِهِ وَ قَالَ: "يَا نَجِيَّةُ، مَا عَلَى فِطْرَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْرُنَا وَ
غَيْرُ شِيعَتِنَا!"

ترجمه: «حارث بن مغیره نصری گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم
و نزد حضرت نشستیم که نجیّه اذن دخول طلبید. حضرت اجازه دادند و او
بر حضرت وارد شد و دو زانو نشست. سپس به حضرت عرض کرد: فدایت
شوم، سؤالی دارم و به خدا قسم هدفی ندارم مگر اینکه از آتش جهنم رهایی
یابم. و گویی مانند بنده‌ای در مقابل حضرت بود. حضرت صاف نشستند و
فرمودند: "ای نجیّه، پرس که امروز از هرچه پرسسی پاسخ می‌دهم!" عرض
کرد: راجع به فلانی و فلانی چه می‌فرمایید؟

حضرت فرمودند: "ای نجیّه، خمس در کتاب خدا از آن ما است و انفال
برای ما است و بهترین و برگزیده‌ی اموال [در غنائم] برای ما است؛ و آن دو
نفر - به خدا قسم - اولین کسانی بودند که حق ما در کتاب خدا را از روی
ظلم پایمال نمودند، و اولین کسانی بودند که مردم را بر ما مسلط نمودند، و
به خاطر ظلمی که بر ما نمودند خون ما بر گردن آنها خواهد بود؛ و همانا
به خاطر ظلمی که [با غصب حق ما] بر ما نمودند، همه مردم تا روز قیامت
در حرام دست و پنجه می‌زنند!"

در این هنگام نجیّه سه بار گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾؛ "ما ملک
خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم!" و گفت: قسم به خدای کعبه که ما
هلاک شدیم! در این حال حضرت پای خود را از روی بالش برداشتند و رو
به قبله نمودند و دعایی نمودند که من چیزی از آن نفهمیدم مگر اینکه در
آخِر آن دعا شنیدیم عرضه می‌داشت: "خداوندا، ما آن را برای شیعیانمان
حلال نمودیم!" سپس حضرت رو به ما نمودند و فرمودند: "ای نجیّه، بر
فطرت [و دین] ابراهیم علیه السلام نیست مگر ما و مگر شیعیانمان!"

(محقق)

--<

١ --> الهداية الكبرى، ص ٣٩٢:

«قال المفضل: يا سيدي، إلى أين يسير المهدي؟»

قال: «إلى مدينة جدّه رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فإذا وردّها كان له فيها مقامٌ عجيبٌ يظهرُ

سُرورُ المؤمنينَ و حُزنُ الكافرينَ.» قال المفضل:

يا سيدي، ما هو ذلك؟ قال: «يردُّ قبرَ جدّه رسول الله

(صلى الله عليه وآله) ويقول: يا معاشرَ الخلائق، هذا

قبرُ جدّي رسول الله (صلى الله عليه وآله). فيقولون:

نعم يا مهديّ آل محمد! فيقول: من معه في القبر؟

فيقولون: ضجيعاهُ و صاحباهُ أبوبكر و عمر! فيقول

- و هو أعلمُ بهم من الخلقِ جميعًا - و من أبوبكر و

عمر و كيف دُفنا من دونِ كلِّ الخلقِ معَ جدّي رسول

الله فعسى المدفونُ غيرُهُما؟ فيقولون: يا مهديّ

آل محمد، ما هاهنا غيرُهُما و إنما دُفنا لأنَّهُما خليفَتاهُ

و أبوا زوجتيه!

فيقول للخلقِ بعدَ ثلاثةِ أيّامٍ: أخرجِوهما!... فيأمرُ

ريحا سوداءَ فتهبُّ عليهم فتجعلُهُم كأعجازِ نخلٍ

خَاوِيَةَ ثُمَّ يَأْمُرُ بِإِنزَالِهِمَا فَيُنزِلَانِ إِلَيْهِ فَيُحْيِيَانِ وَيَأْمُرُ
الْخَلَائِقَ بِالْإِجْتِمَاعِ، ثُمَّ يَقْصُّ عَلَيْهِمْ قِصَصَ أَفْعَالِهِمَا
فِي كُلِّ كَوْرٍ وَدَوْرٍ، حَتَّى يَقْصَّ عَلَيْهِمْ قَتْلَ هَابِيلَ بْنِ
آدَمَ وَجَمْعَ النَّارِ لِإِبْرَاهِيمَ وَطَرْحَ يَوْسُفَ فِي الْجُبِّ وَ
حَبْسَ يُونُسَ بِبَطْنِ الْحَوْتِ وَ قَتْلَ يَحْيَى وَ صَلْبَ
عِيسَى وَ حَرْقَ جَرَجِيسَ وَ دَانِيَالَ وَ ضَرْبَ سَلْمَانَ
الْفَارِسِيِّ وَ إِشْعَالَ النَّارِ عَلَى بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَمَّ
الْحَسَنِ وَ ضَرْبَ الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ بِسَوْطِ قَنْفُذٍ وَ رَفْسَهُ
فِي بَطْنِهَا وَ إِسْقَاطَهَا مُحْسِنًا وَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ وَ ذَبْحَ
أَطْفَالِهِ وَ بَنَى عَمَّهُ وَ أَنْصَارِهِ وَ سَبَى ذُرَارِيَّ رَسُولِ اللَّهِ
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ إِهْرَاقَ دِمَاءِ آلِ الرَّسُولِ وَ دَمِ
كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ نِكَاحِ كُلِّ فَرْجٍ حَرَامٍ وَ أَكْلِ كُلِّ
سُحْتٍ وَ فَاحِشَةٍ وَ إِثْمٍ وَ ظُلْمٍ وَ جَوْرِ مَنِ عَهْدِ آدَمَ إِلَى
وَقْتِ قَائِمْنَا، كُلَّهُ يَعُدُّهُ عَلَيْهِمْ وَ يُلْزِمُهُمْ إِيَّاهُ فَيَعْتَرِفَانِ
بِهِ .

ثُمَّ يَأْمُرُ بِهِمَا فَيُقْتَصُّ مِنْهُمَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ بِمَظَالِمِ مَنْ حَضَرَ، ثُمَّ يُصَلَّبُهُمَا عَلَى
الشَّجَرَةِ وَ يَأْمُرُ نَارًا تَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ تُحْرِقُهَا ثُمَّ يَأْمُرُ رِيحًا تَنْسِفُهَا فِي الْيَمِّ
نَسْفًا! «

ترجمه: «مفضل بن عمر به امام صادق عليه السلام عرض نمود: ای آقای
من، حضرت مهدی به کجا خواهند رفت؟ حضرت فرمودند: "به شهر

جدّش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و چون به آنجا وارد شود جایگاه عجیبی برای او خواهد بود و خوشحالی مؤمنین و اندوه کافرین ظاهر خواهد شد. "مفضل عرض نمود: آقای من، چه خواهد شد؟ حضرت فرمودند: "در قبر جدّش وارد می شود و می گوید: ای گروه مردم، این قبر جدّ من است؟ مردم می گویند: بله، ای مهدی آل محمد! حضرت می پرسند: چه کسی همراه او در قبر است؟ پس بگویند: همبستران و مُصاحبان او، ابوبکر و عُمرند! پس حضرت در حالی که از همه خلق بهتر می داند از ایشان می پرسند: ابوبکر و عُمر که هستند و چگونه است که از میان تمام مردم همراه جدّ دُفن شده اند و غیر ایشان دُفن نشده اند؟ پس بگویند: ای مهدی آل محمد، غیر از ایشان اینجا کسی دُفن نشده و ایشان بدین جهت اینجا دُفن شده اند که جانشین او و پدر زن او هستند!

پس حضرت بعد از سه روز به آنها می گویند که آن دو را از قبر خارج کنید!... پس حضرت به باد سیاهی امر می کنند که بر آنها بوزد، پس آنان را مانند تنه درخت خرمایی پوسیده گرداند سپس حضرت امر می کنند که آن دو را [از روی آن دو درخت که بر آن به صلیب کشیده بودند] پایین آورند، سپس زنده می کنند و مردم را جمع نمایند. سپس کیفیت کردارشان را در هر جا و دورانی برای مردم بازگو کنند تا آنجا که کشتن هاییل فرزند آدم و جمع آوری آتش برای ابراهیم و به چاه افکندن یوسف و گرفتاری یونس در شکم ماهی و به صلیب کشیدن عیسی و سوزاندن جرجیس و دانیال و کتک زدن سلمان فارسی و آتش کشیدن درب خانه امیرالمؤمنین و سم دادن امام حسن و تازیانه زدن قنغذ بر حضرت صدیقه، فاطمه زهرا، و لگد زدن او بر پهلوی حضرت و سقط کردن فرزندش محسن و کشتن امام حسین و ذبح فرزندان و عموزادگان و یاورانش و اسارت سلاله پیغمبر خدا - صلوات الله علیهم - و ریختن خون آل پیغمبر و خون هر مؤمن و مؤمنه ای و هر نکاح حرامی که واقع شده و هر مال حرامی که کسب شده و هر زشتی و گناه و ظلم و جوری که از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت قائم واقع شده را حضرت بر آنها برمی شمارد و بر گردن آنها می گذارد و آن دو نفر به آن گناهان اعتراف می کنند.

سپس حضرت امر می کنند که آن دو را به دادخواهی حاضران قصاص کنند. سپس حضرت آن دو را بر درخت به صلیب بکشند، آنگاه به آتشی از زمین دستور دهند که آنان را بسوزاند و به باد امر کنند که خاکسترشان را پراکنده سازد!" (محقق)

جهت اطلاع بیشتر پیرامون اینکه وزر جمیع خطایا تا روز قیامت بر عهده ابوبکر و عمر و خلفای جور می باشد، رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۶۰ و ۷۶۷؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۵؛ إثبات

احادیثی در باب سنگینی گناه خلیفه اول و دوم

(ت)

ای عمر، تو چه کار کردی؟! ده سال خلافت را گرفتی، نتیجه‌اش چه شد؟ آیا این ده سال ارزشش را داشت؟! رفقا، شما ده سال پیش یادتان نمی‌آید؟! ده سال پیش انگار همین دیروز بود! شما اگر در این مدت ده سال می‌آمدید و همان کاری را می‌کردید که عمر کرد، چه خاکی بر سر می‌کردید؟

بنده امیرالمؤمنین شدن یعنی آزادی و سعادت

می‌دانید می‌خواهم چه عرض کنم؟ می‌خواهم کم‌کم به یک مطلب برسیم! همین ده سال پیش را به یاد بیاورید، می‌شود روز عید غدیر سال هزار و چهارصد و بیست و یک هجری قمری! می‌گویید: عجب، انگار که همین دیروز بود! مثل باد و مثل برق گذشت! پس چه کار کنیم؟ بیاییم و خودمان را از این بندگی دریاوریم و بنده امیرالمؤمنین بشویم!

الهدی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۵ و ج ۲، ص ۲۸۵؛ الأصول الستة عشر، ص ۳۰۴.

اگر بنده او بشویم، دیگر آزاد می شویم و کسی نمی تواند بر گردن ما طناب بیندازد و ما را به سمت این طرف و آن طرف بکشد! دیگر کسی نمی تواند با طناب درهم و دینار، گریبان ما را بگیرد و به این طرف و آن طرف ببرد! دیگر کسی نمی تواند با یک صندلی چوبی ما را بفریبد و در مسیر امیال خودش به بهره کشی بکشانند؛ چون آزاد شده ایم و دیگر کسی نمی تواند با انسان آزاد کاری بکند!

اگر بگویند به تو پول می دهم، می خندیم و می گوئیم: «آقا جان، دیر آمدی! باید چند سال زودتر می آمدی!» اگر بگویند یک میلیون به تو می دهم، می گوئیم: «آقا جان، بگذار در جیب! بگذار جلوی آینه تا دو میلیون بشود، و اگر یک آینه هم در مقابلش بگیری که به اضافه بی نهایت می شود!» اگر بگویند ده میلیون به تو می دهم، - البته اگر داشته باشد - باز به ریشش می خندیم! اگر بگویند آقا، صد میلیون به تو می دهم، یا اصلاً یک میلیارد به تو می دهم، می گوئیم: «آقا جان، تو اصلاً یک عدد یک بگذار و بعد از اینجا تا طهران جلوی آن صفر بگذار! خوب

چرا این طور شدی [و قبول نمی کنی]؟ برای اینکه آزاد شدی! تا حالا بنده بودی، تا حالا برای یک میلیون، هزار تا دروغ می گفتی! ای بدبخت، تا دیروز فقط برای اینکه صد هزار تومان گیرت بیاید، دروغ می گفتی! می گفتی: «آقا، این جنس را هیچ کس ندارد و فقط ما داریم، جای دیگر نروی!» ولی الآن آزاد شده‌ای! می گویی: «آقا، فلان خیابان، جنس بهتر از ما را دارد، برو از آنجا بگیر!» این یعنی آزاد شده‌ای! تا دیروز وقتی که به تو «آقای فلان» می گفتند، افتخار می کردی؛ ولی الآن اگر تمام مناصب دنیا را به تو بدهند [می خندی!] اگر شما را رئیس جمهور ایران که یک انگشت دنیا هم نمی شود، یا رئیس جمهور خاورمیانه هم بکنند، فقط بدبختی است! اگر شما را رئیس جمهور قاره‌های خمسه هم بکنند، باز هم بدبختی است! می گویند: «آقا، برو حال داری! دو روز دنیا را به چه بگذرانم؟!» اگر شما را رئیس جمهور ماه و کل منظومه شمسی - البته در آنجا که دیگر انسان نیست - بکنند و هرچه

می‌خواهی به شما بدهند، همه را در ازای آنچه
فهمیده‌اید، به باد می‌دهید! چون از همه چیز آزاد
شده‌اید؛ از زن و فرزند آزاد شده‌اید، از
قوم و خویش آزاد شده‌اید، از شرکت و غیر شرکت
آزاد شده‌اید!

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود *** ز هر چه

رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۱

برو غلام او شو که اگر غلام او بشوی مولا
سخی است، می‌آید و تو را به همان جایی می‌کشاند
که خودش در آنجا است و تو را پشت در نگه
نمی‌دارد تا فقط خودش بهره‌مند بشود!

لذا پیغمبر در امروز فرمود که اگر می‌خواهی
آزاد بشوی، باید بیایی اینجا سر بسپری! باید بارت
را در این عتبه فرو بیندازی؛ نه جاهای دیگر، نه
جاذبه‌های دیگر، نه جلوه‌های دیگر و نه مدعیان
دیگر! باید بارت را در مکتب اولیا بیندازی، باید در
مکتب اولیا سجده کنی؛ کسانی که تو را آزاد می‌کنند،
نه اینکه بدتر تو را بنده کنند! خب بروید ببینید و

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۷.

بشنوید، من که از خودم نمی‌گویم! بروید نگاه کنید که این طرف و آن طرف چه خبر است و مردم را به چه سمت و سوی می‌کشانند! آن می‌گوید: «بیا به طرف من!» دیگری می‌گوید: «بیا اینجا!» آن می‌گوید: «اگر در بالای منبر از من بیشتر صحبت کنی، این قدر اضافه به تو می‌دهم!» به‌به، به‌به، آقا چه خبر است!؟

برو آنجایی که می‌گوید اگر این دفعه در بالای منبر حرف مرا آوردید و از من صحبت کردید، سال دیگر شما را دعوت نمی‌کنیم! باید آنجا رفت و سرِ تعظیم فرود آورد؛ نه در جایی که اگر مقداری کم گذاشته شد، خلاصه بله [مورد عتاب واقع شویم!] تازه این مورد، یک مورد کوچک است.

من راجع به این قضیه یک کلام خیلی عجیبی از مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یادم آمد، حیفم می‌آید که نگویم!

یک روز مرحوم آقا - رضوان الله علیه - داشتند قضیه [انذار] عشیره را مطرح می‌کردند. در آنجا یک تعبیر خیلی عجیبی داشتند!

توضیحی در رابطه با حدیث عشیره

آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

الْأَقْرَبِينَ﴾.^۱ خداوند پیغمبر را مأمور کرد که اولین

ابلاغ و تبلیغ خود را در اقارب و خانواده و فامیل

خودش انجام بدهد. بعد آن کلام عجیبی را که رسول

خدا فرمود این بود: «أَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي

و وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؟»^۲ کدام یک از شما مرا

در این باری که برداشته‌ام کمک می‌کند؟ در این باری

که آمده‌ام ملک و ملکوت را زیر و رو کنم، آمده‌ام

ما سوی‌الله را به سوی الله بکشانم! آمده‌ام تمام

نفوس را از تعلقات به ما سوی‌الله قطع کنم و همه را

به آن سمت بکشانم و یک علقه باقی بگذارم که آن

علقه، وصول به مقام حق و وصول به مقام معرفت و

توحید است. آمده‌ام این علقه را باقی بگذارم و بقیه

علقه‌ها را قطع کنم!

آمده است این کارها را بکند، چون او پیغمبر

^۱ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴:

«ای پیغمبر، اقوام نزدیک‌تر خود را از عذاب خدا بترسان!»

^۲ تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۰۲؛ الهدایة الکبری، ص ۴۷.

است! این کارها زحمت دارد، دربه‌دری دارد، هجرت دارد، بی‌خانمانی دارد و برای انسان دشمن می‌سازد! حالا از بین شما کیست که بیاید این بار را بردارد و ثقل مرا کم کند و گُردهٔ مرا تخفیف بدهد و در این رسالت من، مرا کمک کند؟

عبارت مرحوم آقا این بود که رسول خدا در آن جایگاه و تکلیف و مأموریتی که از ناحیهٔ پروردگار داشت، می‌خواست برای این رسالت خود، یک نفر و یک نفس را در کمک این رسالت قرار بدهد که بتواند این بار را بکشد و آن حرکت را ادامه بدهد و نگذارد بایستد. - نمی‌دانم که آن مقصود و مراد خودم را بیان کردم یا نه! - یعنی پیغمبر می‌خواست در آن تکلیفی که خدا بر عهدهٔ او گذاشته بود، کس دیگری را همراه خودش قرار بدهد. آن تکلیف عبارت است از حرکت و سوق دادن همهٔ نفوس و خلائق به‌سوی پروردگار و از بندگی درآوردن و آزاد ساختن آنها و باب معرفت را به روی همه باز کردن؛ نه فقط انجام دادن احکام جزئی مثل احکام طهارت و نماز و روزه و

امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و فرمود که

من این کار را انجام می‌دهم!

بعد عبارت مرحوم آقا این بود:

«خیال نکنید که این خطاب فقط نسبت به

امیرالمؤمنین است، بلکه این خطاب نسبت به

تک تک افراد است!»

رسول خدا در امروز، روز پنجشنبه و روز عید

غدیر سنه هزار و چهارصد و سی و یک دارد به یک

ما که در اینجا نشسته‌ایم می‌گوید: «**أَیُّکُمْ یُؤَاوِرُنِی؟**» چه

کسی از شما هست که بیاید و مرا در این مسیر رسالت

و در این حرکت کمک کند؟ **وِزْر** یعنی سنگینی! **یُؤَاوِر**

یعنی قبول وزر کردن، یعنی وزر و ثقل را تحمل کردن و

أعباء را به دوش کشیدن!

غدیر، یک روز زنده در طول تاریخ

بنابراین اگر دقت کنیم مسئله ولایت مسئله‌ای

نیست که مربوط به هزار و چهارصد سال پیش باشد

و فقط اختصاص به امیرالمؤمنین داشته باشد تا ما در

امروز فقط بنشینیم و یا علی بگوییم و به سینه بزنیم

و شعر بخوانیم و بعد هم تمام شد و رفت! خب ولایتی که مربوط به امیرالمؤمنین بوده و ابلاغش هم گذشته است، به ما چه مربوط است؟! این قضیه در هزار و چهارصد سال پیش در غدیر خم بوده است که پیغمبر مردم را جمع کرد و این مطلب را به آنها ابلاغ و اعلان کرد، خب به ما چه ارتباطی دارد؟! بسیار خوب، ما هم قبول می‌کنیم که امام ما امیرالمؤمنین است و بعد از پیغمبر، او وصی است و آن سه نفر غاصب و ظالم هستند و حق او را گرفته‌اند! ولی آیا همین که ما قبول کردیم، مسئله تمام شد؟! نه خیر، اینکه چیزی نیست و اهمیتی ندارد!

مسئله این است که روز غدیر، یک روز زنده و مستمر در تمام لحظات تاریخ زندگی من و شما است! مسئله این است که آن مسئولیتی را که امیرالمؤمنین در آن روز پذیرفت، بر همه افراد تا روز قیامت تقسیم کرد! حالا هر کس آمد و اعلان آمادگی و پذیرش کرد، در این ولایت امیرالمؤمنین داخل و محو شد؛ و هر کس که فقط آمد و سینه زد و علم

بلند کرد و روضه و عزاداری و چراغانی کرد و هیئت گرداند و شام و نهار داد، ولی نیامد در قبال آن مسئولیت پا بگذارد و نیامد اقامهٔ عدل و اِماتۀ ظلم و نفاق کند - متوجه هستید چه می‌خواهم عرض کنم؟ - بلکه فقط از دور نشست و گفت: علی، علی، علی! فقط در کنار نشست و گفت: چقدر علی آدم خوبی بود و در همهٔ جنگ‌ها بود، [داخل در این ولایت نشد!]

خب اینکه او در همهٔ جنگ‌ها بود، به من چه ربطی دارد؟! اگر کارش برای خدا بوده، خدا اجرش را داده و مقاماتش را بالا برده است! حالا من چه کار کنم؟! من که الآن در هزار و چهارصد سال بعد آمده‌ام، واقعهٔ روز غدیر چه نفع و اثری برای من دارد و چه نتیجه‌ای باید بگیرم؟ مسئله این است!

آن کلام مرحوم آقا این بود که رسول خدا در روز غدیر آمد و ولایت را به امیرالمؤمنین سپرد. امیرالمؤمنین هم در همهٔ نفوسِ اِلَى یومِ القیامَةِ یك ندا داد که من پا جلو گذاشتم، بسم‌الله! من این سفره را پهن کردم، بسم‌الله! حالا چه کسی می‌آید سر این سفره

بنشیند؟ اینکه فقط بگویم علی خوب بود و علی
شهسواری بود که در خیبر را کند، سر سفره آمدن
نیست و فایده ندارد!

وقتی که شما راست گفتی و دروغ نگفتی،
آن موقع سر سفره نشسته‌ای! وقتی که شما اقامهٔ عدل
کردی، آن موقع سر سفره نشسته‌ای! وقتی که شما در
همان هدفی که علی برای آن هدف، زن خود را
تکه تکه [و مضروب دید،] پا گذاشتی و گفتی من
هم تا آخر هستم، داخل در ولایت شده‌ای! آن موقع
است که تو را در بغل می‌گیرند و از تو حضانت و
حراست می‌کنند و تو را از دشمنی دشمنان نگه
می‌دارند و محافظت می‌کنند و می‌برند و می‌رسانند!
ما خیال نکنیم که قضیه این طور [راحت] است!

امتناع علامه طهرانی از رفتن به خارج برای

معالجه

من همین مسئله را در سخنان مرحوم والد
- رضوان الله علیه - می‌دیدم! در کتابشان هم
نوشته‌اند و لابد خودتان مطالعه کرده‌اید.

وقتی که ایشان مریض شدند، همهٔ افراد به

ایشان سفارش می کردند که آقا، بروید خارج! خب
خارج یعنی چه؟ خارج یعنی یهودی ها، یعنی
صهیونیست! مگر انگلستان غیر از صهیونیسم
است؟! چه شد؟! حالا برای معالجه اشکال ندارد؟!
آمریکا کیست؟ مگر اینها صهیونیست نیستند؟! مگر
اینها یهود نیستند؟! مگر اینها ضدّ اسلام نیستند؟!
بله، همهّ اینها هستند! همهّ اینها دول کفر و استعمار
و شیطان نمرهّ یک اسلام و تشیّع و ولایت هستند!
پس چرا گُر و گُر برای سردردمان هم عتبه بوسی آن
ممالک را توتیای چشممان می کنیم؟!!

حالا چه کسی به دنبال علی است و چه کسی
این ولایت را لَبیک گفته است؟! آن پدر ما که وقتی
ناراحتی چشم پیدا کرده بودند و پزشکان چشم در
طهران به ایشان توصیه کردند که شما که امکانات
دارید، چرا در اینجا می خواهید [معالجه کنید؟!]
بلند بشوید و بروید در خارج! وقتی که به منزل آمدیم،
ایشان به من فرمودند:

«بنده بلند شوم و به خارج بروم؟! بنده که یک
عمر دارم می گویم تمام بلایای مسلمین از این
دول کفر است، بلند شوم و به خارج بروم؟! آیا

آنها نخواهند گفت که این عالم، این آیه‌الله، این روحانی و این کذا که خودش دارد این و آن را می‌گوید، چه شد که وقتی یک چشمش درد گرفت، دارد می‌آید دست ما را ببوسد؟!^۱

به این حرف‌ها دقت کرده‌ایم؟! لذا عرض

می‌کنم که از امروز وقتی آیه **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا**

أُنزِلَ) را می‌خوانیم، یک خرده بیشتر فکر کنیم که این

آیه می‌خواهد چه چیزی را به ما بگوید!

ایشان فرمودند:

«اگر از هر دو چشم کور شوم، پایم را از ایران

بیرون نمی‌گذارم!»

این فرد را می‌گویند پرچمدار و لوادار مکتب!

این فرد را می‌گویند آزاد شده مکتب علی! این فرد

را می‌گویند بنده علی و بنده ولایت! این فرد را

می‌گویند کسی که فهم تشیع در او تبلور پیدا کرده

است! این فرد را می‌گویند کسی که دفائن عقول او

باز شده است و فهم دیگری پیدا کرده است! این فرد

را می‌گویند کسی که دلسوز دین است؛ دلسوز مثل

مادر، نه دایه! ما همه دایه هستیم، نه مادر!

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۱۱ - ۲۱۷، تعلیقه.

مادر آن کسی است که وقتی امیرالمؤمنین [در

آن نزاع] می‌گوید: حالا من این بچه را با شمشیر

نصف می‌کنم و یکی را به تو و یکی را به او می‌دهم

تا دیگر دعوا نداشته باشید، آن دایه همین‌طور نگاه

می‌کند، ولی این مادر می‌گوید: «نه، بچه را به او

بده!» چون مادر است و این بچه به قلبش وصل

است، ولی آن دایه به قلبش وصل نیست، لذا با

خودش می‌گوید: «مُرد هم که مُرد! هزار تا مثل او

هم بمیرند که بمیرند! مسئله‌ای نیست و اشکالی

ندارد!» متوجه شدید؟

حالا این حقیقت ولایت، یک حقیقت

منحصر به فرد و شخص نیست، بلکه امیرالمؤمنین

لوا دار آن است و افراد باید بیایند و در زیر این لوا

جمع شوند! آن افراد فقط معممین نیستند؛ بلکه همه

افراد هستند: معمم، غیر معمم، کاسب، تاجر، طبیب،

مهندس، بقال، عطار، عالم، مجتهد، غیر مجتهد،

طلبه! همه اینها باید به زیر این لوا و زیر این پرچم

^۱ الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۲، ص

بیایند و بایستند و هر کس باید به سهم خود و به
میزان فهم خود و به میزان سعه و جودی خود بگوید
من هستم!

معنای میزان بودن امیرالمؤمنین

امروز بر منبر فرمودند که امیرالمؤمنین میزان
است.^۱ [یعنی] امیرالمؤمنین در روز قیامت می آید و
جلوی ما را می گیرد و می گوید: من برای این ولایت
این کارها را کردم، شما چه کردید؟ می گوید:
این همه جنگ‌ها پیش کش شما، آیا شما در راه
ولایت من یک سیلی خوردید؟! تازه این یک مورد
آن است، دیگر بقیه مسائلش بماند که در طاقت
مجلس نیست و من نمی توانم آن ظلم‌هایی را که

^۱ المزار، شهید اول، ص ۴۶، فرازی از زیارت‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام:
«... السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَئِمَّةِ وَ خَلِيلِ النَّبَوَّةِ
الْمَخْصُوصِ بِالْأَخُوَّةِ! السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ
الْإِيمَانِ وَ كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ! السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ
الْأَعْمَالِ!....»

ترجمه: «... سلام بر پدرائمه و یار پیغمبر که مخصوص به برادری گشته!
سلام بر رئیس و سالار امر دین و ایمان و کلمه خداوند رحمان! سلام بر
ترازوی اعمال!....» (محقق)

واقعاً بر امیرالمؤمنین شد بیان کنم، به نحوی که اصلاً بعضی‌ها انکار می‌کنند و می‌گویند اصلاً این مسائل نبوده است!

پس همه افراد باید به زیر این لوا بیایند و این ولایت را قبول کنند. لذا منظور از اینکه ما در امروز وقتی به یکدیگر می‌رسیم می‌گوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام!»^۱ و با امیرالمؤمنین تجدید بیعت - یعنی تجدید حیات - می‌کنیم، این مسئله است!

البته من نمی‌خواهم بگویم که هر کسی این کار را کرد دیگر اشتباه نمی‌کند؛ نه خیر، اشتباه خصلت آدمی است و خدا اشتباه را می‌بخشد! فقط عمد در کارمان نباشد و سرمان را در برف نکنیم، و الاً همه اشتباه می‌کنند. خدا به اشتباه ما کاری ندارد و نگاه نمی‌کند. معصومین فقط چهارده نفر هستند،

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۴، با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۵۵:

«حمد و سپاس مختصّ خداوندی است که ما را از چنگ‌زدگان و درآویختگان به ولایت امیرمؤمنان و امامان طاهرین علیهم السلام قرار داد!»

تمام شد! اشتباه و خطا اشکالی ندارد، فقط عمد و

«إن شاء الله گربه است» در کار ما نباشد!

پس از ما حساب می‌رسند که به میزان فهمی

که داشتی و به میزان حرفی که شنیدی چقدر

ترتیب اثر دادی؟ این مسئله است که وظیفه اهل علم

و سروران ما و طلاب ذوی العزّة و الإحترام را خیلی

بالا می‌برد!

رضایت امام زمان، تنها هدف طلاب

طلبه باید فقط برای خدا و فقط برای امام زمان

علیه السلام راه برود، فکر کند، مطالعه کند، درس

بخواند و هدف و مقصد داشته باشد. مقصد طلبه

فقط امام زمان است و بس. تمام شد! ما سوای امام

زمان، صفرِ صفرِ صفر است و اگر به اندازه یک

سر سوزن غیر او را داخل کنیم، مسئله را باخته‌ایم،

تمام شد! حالا به خاطر زندگی مان یک خرده کوتاه

بیاییم، بالأخره خدا می‌بخشد! نه آقا جان، [این

حرف‌ها نیست!]

یکی از دوستان می‌گفت:

«در جایی داشتیم می‌رفتیم، دیدم که یک شخص

دارد صحبت می‌کند. خیلی تعجب کردم! گفتم:

”فلانی، آخر تو هم بله؟! ما تو را طور دیگری می‌شناختیم!“ گفت: ”چه کار کنیم؟! بالأخره امور زن و بچه و زندگی باید بگذرد!“

به‌به، خب این هم یک قسم است!

پس فرق ما با آنهایی که آمدند و سقیفه را به راه انداختند، چیست؟! خب آنها هم می‌خواستند زندگی‌شان بگذرد! آنهایی هم که به کربلا آمدند، می‌خواستند زندگی‌شان بگذرد! عمر سعد در شب عاشورا گفت: «اگر نیایم، ابن‌زیاد ملک فلان و باغ فلانم را می‌گیرد!» حضرت فرمود: «من به تو باغ می‌دهم!» گفت: «ابن‌زیاد می‌خواهد سلطنت و حکومت ری را به من بدهد!» حضرت فرمودند: «حالا که همه‌چیز را به تو گفتیم و رد کردی و دست بر نمی‌داری، برو که به حکومت ری نخواهی رسید!»^۱

خب اینها هم همین است دیگر! اینکه من خدمتتان عرض می‌کنم که ما هم مثل آنها هستیم، یعنی همین! اسماً شیعه هستیم، ولی رسماً چقدر خودمان را در تحت ولایت امیرالمؤمنین درآورده‌ایم

^۱ مقتل الحسین، أبو مخنف، ص ۹۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۳.

و تا چه میزان و چند درصد به ندای «**أَيُّكُمْ يُؤازِرُنِي**»

امیرالمؤمنین لبیک گفته‌ایم؟ پیغمبر به امیرالمؤمنین

فرمود: «**أَيُّكُمْ يُؤازِرُنِي؟**» امیرالمؤمنین هم به ما

می‌فرماید: «**أَيُّكُمْ يُؤازِرُنِي؟**» یعنی شما تا چقدر آمدید

و تا چقدر ایستادید؟

وقتی که طلبه درس می‌خواند، باید هر روز

این مسئله را در قلب خود مرور بدهد که فقط خدا

را در نظر داشته باشد و غیر از خدا را - حالا هر

شخصیتی که می‌خواهد باشد و هر موقعیت و

جاذبه‌ای که می‌خواهد داشته باشد - از قلب خود

بیرون کند و دور بریزد، تا اینکه ملائکه بیایند و او را

کمک کنند! اگر این طور باشد آنچه می‌فهمد، درست

می‌فهمد. آنها می‌آیند و دور و بر او را می‌گیرند و

مطلب را به صورت صحیح به او می‌گویند و فهم و

فکرش را باز می‌کنند: **(وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ)**؛^۱ «غیر

از خدا از هیچ چیزی نمی‌ترسند و فقط به دنبال

کشف مطلب و رسیدن به حق هستند!» آن وقت

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۱:

«و از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای در خوف و هراس نیستند.»

انسان می‌تواند بگوید که اینها دنباله رو آن ولایت هستند.

اینهایی که امروز می‌خواهند ملبس به لباس علم و تقوا بشوند، بیکار نبودند و از خانه فرار نکرده بودند؛ بلکه اگر استعدادشان از استعداد بقیه بیشتر نباشد، کمتر نیست! و اگر موقعیت ایشان بهتر از بقیه نباشد، کمتر نیست! اینها به خاطر این آمدند تا به این ندا لبیک بگویند و بگویند که در این روزگار وانفسا که دیگر دوران برگشته است و زمانه تغییر پیدا کرده است و دیگر بماند که بماند که بماند، ما در این روزگار با وجود تمام این ناملایمات و ناهنجاری‌ها و با وجود تمام این حملات و هجمه‌ها و با وجود این نگرش‌های سوء نسبت به این طیف و این صنف که صنف مبلغ مکتب تشیع است، ما آمده‌ایم تا پا روی خواسته نفس بگذاریم!

آقایان می‌فرمایند: «ما عمامه را برمی‌داریم تا بهتر بتوانیم تبلیغ کنیم!» چه کسی را داری گول می‌زنی؟ تو می‌خواهی شب در خیابان راحت بگردی یا می‌خواهی تبلیغ کنی؟ تبلیغتان را هم دیدیم!

در زمان صفویه [زنان] حرمسرای سلاطین
صفویه می‌آمدند و لباس اهل علم و طلبه‌ها را
می‌بردند و می‌شستند! پس در این موقع و الآن هنر
است که انسان بیاید و با این ناملايمات
دست و پنجه نرم کند و مسائلی را که ناخواسته و
ناخودآگاه تحمیل شده است [تحمل کند!] گفت:
گنه کرد در بلخ آهنگری *** به شوستر زدند

گردن مسگری^۱

اگر در این شرایط، شخصی که می‌تواند خیلی
خوب پول در بیاورد و خیلی خوب زندگی‌اش را
بگرداند و برود دست به تجارت بزند و در دانشگاه‌ها
درس بخواند و مشغول همین مسائل و علوم می‌شود
که خیلی‌ها به آنها مشغول‌اند، این شخص بیاید و با
وجود این شرایط طلبه بشود، کم ارزش ندارد! آقا،
اینها حساب دارد، اینها را در پرونده می‌نویسند!

بیخود نیست که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ؛^۲

^۱ ضرب‌المثل.

^۲ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۷.

”ملائکه بال‌های خودشان را زیر پای طالب علم

می‌گسترانند و او را تأیید می‌کنند!“

چون ملائکه مربوط به عالم قدس و عالم

نورانیّت هستند و می‌فهمند این چیزی که این

شخص دارد مطالعه می‌کند، ره به آنجا می‌برد و به

آن سو حرکت می‌دهد! فیزیک و شیمی و ریاضی که

به آن سو حرکت نمی‌دهند، بلکه آنها فقط یک فرمول

و قاعده است! البته نمی‌خواهم بگویم که اینها بد

است، اینها برای گذران این دنیا خوب است و کسی

که قصد قربت داشته باشد، ثواب هم می‌برد؛ ولی آن

علمی که از اول، پایه و اساسش حرکت نفس به عالم

قرب است، علم عقاید است، علم احکام است، علم

مبانی است، علم فلسفه است، علم تفسیر است، علم

عرفان است!

اینها علوم است که انسان را به آن سو

می‌کشاند و دل‌ها را به آن سو متوجه می‌کند و از این

منجلاب بیرون می‌آورد، لذا ملائکه می‌آیند و کمک

و تأیید می‌کنند. اگر مشکلی در ذهنش باشد،

یک دفعه می‌بیند حل شد! این حل شدن از کجا

است؟ از آنجا آمده است!

خیلی اتفاق می افتد که گاهی برای انسان یک مطلب مبهمی پیش می آید، ولی یک دفعه می بیند حل شد، یا یک دفعه در بحث می بینیم که قضیه روشن شد و معنای یک کلام، آن حقیقت خودش را برای انسان نشان می دهد! اینها همه تأییدات ربّانی است که برای این دسته و این طائفه می آید.

وظیفه و مسئولیت سخت طلاب

روی همین جهت، مسئولیت این افراد مسئولیت خیلی سختی است! اینها باید بدانند که پا در جایی گذاشته اند که توقع ولی نعمتشان این است که بیایند و ایتام آل محمد را سرپرستی کنند و آنها را تعلیم کنند و طبق آنچه مورد نظر ولی نعمت است، با مردم صحبت کنند؛ نه طبق مصلحت!

[یک طلبه باید بفهمد] الآن ولی نعمت چه می خواهد؟ اگر ولی نعمت می گوید: الآن حرف بزن، حرف بزند؛ و اگر می گوید: الآن ساکت شو، ساکت بشود! در وقتی که می گوید ساکت شو، نباید حرف زد و نباید سخن گفت و سخن گفتن خلاف است!^۱

^۱ جهت اطلاع راجع به عمل بر طبق خواست امام علیه السلام، رجوع شود

امام صادق علیه السلام به هشام پیغام می دهند که برای چه تو این قدر به مجالس می روی [و صحبت می کنی؟!؟! مگر نمی دانی که الآن موقعیت فرق می کند؟! اگر تو می خواهی برای من تبلیغ کنی، من می گویم ساکت شو!]^۱

موسی بن جعفر به معلی بن خنیس پیغام می دهند که چرا این قدر جان خود و جان شیعیان را به خطر می اندازی؟ برای چه مسائل را این قدر بی پرده و به طور صریح و به صورت حاد مطرح می کنی؟^۲

اگر تو داری برای امام کاری می کنی، خوب امام این دستور را می دهد! اگر ما داریم برای امام کار انجام می دهیم و برای امام درس می خوانیم و برای امام قدم برمی داریم، باید ببینیم که اماممان چه می فرماید! امام صادق به ما چه دستور می دهد! امام باقر چه می فرماید! امام رضا چه می فرماید! امام زمانمان چه می فرماید! بله، اگر برای خودمان و دنیا

به مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۹۲.

^۱ رجوع شود به رجال الکشی، ص ۲۷۰.

^۲ رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

است، خب این مطلب دیگری است!

بنابراین طلبه باید خوب درس بخواند و

خوب مطالعه و مباحثه کند و وقتش را به این طرف

و آن طرف و به گعده‌ها نگذراند! باید هر دقیقه دقیقه

او [روی] حساب باشد و خود را به علوم مجهّز کند

و از تمام اوقاتش استفاده کند و در قبال هجمه

مخالفین دارای برهان و منطق باشد!

البته این مطلب را هم باید بدانیم که ما ولیّ

دین نیستیم، ما وکیل نیستیم؛ بلکه ولیّ دین و

صاحب دین یک نفر است و آن حضرت بقیه‌الله

ارواحنا فداه است و بس! و همه ما ابزار و وسائط

هستیم که بر حسب سعه فکری و سعه وجودی

خودمان قدمی برمی‌داریم، اما ولیّ فقط او است!

اگر مطلبی به نظر صحیح می‌آید، باید آن

مطلب گفته شود؛ حالا اینکه مردم بدشان می‌آید یا

خوششان می‌آید به ما ارتباط ندارد! می‌گویند: «آقا،

رجم در اسلام نیست و این خلاف است!» نه خیر،

رجم در اسلام هست و حکم رجم هم باید انجام

بشود!

اسلام می‌خواهد با این عقوبت جلوی خلاف را بگیرد. اگر با این عقوبت جلوی خلاف را نگیرد، وضع در ارتباطات همین چیزی می‌شود که می‌شنوید! ولی اگر دو نفر را رجم کردند، آن وقت خواهید دید که چه اثراتی بر این مسئله بار است. اگر دست دزد بریده شود، جلوی دزدی گرفته می‌شود؛ نه اینکه دزد را ببرند در زندان و یک گوسفند هم جلوی او بکشند و طاق نصرت هم ببندند! این است که دائماً دزدی رو به تزاید می‌گذارد!

کسی که یک نفر را می‌کشد، باید قصاص شود و باید احکام اسلام مو به مو انجام بشود؛ حالا اگر مردم دنیا بد می‌گویند، برای خودشان می‌گویند! مگر شما تا به حال برای مردم دنیا زندگی می‌کردید که بد بگویند یا نگویند؟! مردم دنیا چه کسانی هستند؟ مردم دنیا آنهایی هستند که می‌آیند در خیابان می‌ایستند و طائفه لخت مادرزاد از جلوی آنها و از

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۷، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۶-۴.

جلوی زن و بچه و کودک می‌گذرد! مردم دنیا اینها هستند! حالا آیا ما بایستی که برای اینها نگران بد آمدن و خوش آمدن باشیم یا برای آنچه خدا گفته است؟!!

رجم در اسلام هست، سنگسار هست، قصاص هست و سایر احکام و تعزیرات هم هست و باید اینها را گفت و به همه دنیا اعلام کرد؛ منتها به صورت پسندیده و عقلانی و صحیح، با روشن شدن مطلب و روشن کردن مسائل!

ما قیّم دین نیستیم! اگر مطلبی را بدانیم، به مردم می‌گوییم می‌دانیم؛ و اگر ندانیم، می‌گوییم نمی‌دانیم! اگر مطلبی را که نمی‌دانیم بگوییم می‌دانیم یا توجیه کنیم، به مکتب خیانت کرده‌ایم! قرار نیست که علم ما مثل امام زمان و امام صادق باشد! چه کسی گفته است؟ صد سال که هیچ، اگر صد میلیارد سال هم بگذرد، ما ناخن امام صادق هم نخواهیم شد! مگر قرار بر این است که ما در همان مرتبه باشیم؟! نه خیر، خدا از ما همین قدر می‌خواهد و بیش از این هم نمی‌خواهد؛ منتها نباید کوتاهی کنیم، بلکه باید

به طور صحیح به دنبال منبع و مدرک برویم!

باید ادبیات را خیلی خوب بخوانیم! صرف و

نحو را خیلی خوب بخوانیم! فلسفه و عرفان را خیلی

خوب بخوانیم! فقه را خیلی خوب بخوانیم! تفسیر،

تاریخ و اصول و سایر مبانی را باید خوب خواند و

کاملاً از عهده‌شان برآمد و دیگر بقیه‌اش به ما ارتباط

ندارد! ولیّ دین یک شخص دیگر است و ما فقط

سخنگو هستیم! اگر بلد باشیم بیان می‌کنیم و اگر بلد

نباشیم بیان نمی‌کنیم. تمام شد!

خب دیگر انرژی ما تمام شد و نمی‌دانم باز از

وقت تخطّی کردیم یا نه! علیّ کلّ حال، إن شاء الله

امیدواریم که رفقا بر ما ببخشایند و زیاده‌گویی ما را

عفو کنند و خداوند این گونه مسائل و مجالس را که

إحیای ذکر اهل بیت است، هرچه بیشتر کند و مردم

را به سمت دین راغب‌تر کند!

هم‌چنین باید عرض کنم که در این شرایط،

متأسفانه و یا از یک طرف خوشبختانه، چشم مردم

بافهم و فهیم و متعقل و آنهایی که به دنبال گمشده

هستند و نمی‌توانند فطریات خود را زیر پا بگذارند

و یافته‌های خود را به دست مصالح بسپارند، [باز شده است!] چشم این مردم - که اینها فقط به درد بخور هستند - به آنهایی است که برای آزاد شدن و رها شدن از تعلّقات و بندگی آمده‌اند، نه برای پست و مقام و ریاست و امثال ذلک! و الحمدلله جای خوش وقتی است که این مسئله در این زمانه رو به گسترش است و این گونه افراد دارند زیاد می‌شوند و به دنبال قشری می‌گردند که وجودشان برای اعتلای جامعه حیاتی است، و إلاً همه‌طور شخصی وجود دارد و الحمدلله همه‌طور سیاهی‌لشگر در همه جا هست که آنها دیگر مسائل دیگری دارد و جای خودش را دارد.

لذا از این نقطه نظر باید سروران ما و طلاب و علما متوجه باشند که گرچه تا به حال به دنبال علم و پیروی از این مکتب و خودسازی بوده‌اند، ولی از امروز دیگر نظرها نسبت به آنها عوض می‌شود و در زی‌ای می‌آیند که مردم توقّعات دیگری دارند!

إن شاء الله امیدواریم که خداوند دست همه ما را بگیرد و هر شخص را در هر جایی که هست،

متعهّد به پذيرش ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام

بگرداند!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ